

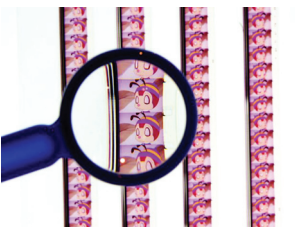


## ژاپنی‌ها

### تاتسونوگو



تاتسو پوشیدامشغول طراحی کاراکتر کارتون‌هایش است.



فریم‌های هاج در موزه تاتسونوگو



پینوکیو (۱۹۷۲) این پینوکیو از آنی که ما دیدیم در جهان مشهور تر است.



راننده سرعت (۱۹۶۷) ساخته تاتسو پوشیدا؛ اولین کارتون ژاپنی بود که بخش جهانی داشت.



نینجاهای دانش (۱۹۷۳)، هانا - باربرا این کارتون را کمی تغییر داد و به اسم «جنگ ستارگان» پخش کرد.

## ۴۲



هانا - باربرا ای ژاپن چگونه ساخته شد؟

# یک‌مرد، یک‌رؤیا

**احسان رضایی**

فکرش را بکنید، اگر این مرد نبود، ما نصف بیشتر کارتون‌های عمرمان را ندیده بودیم. تاتسو پوشیدا، پیشگام صنعت انیمیشن ژاپن است و اگر او کمپانی‌اش نبودند، حالا انیمیشن ژاپن این‌قدر مهم نشده بود که تلویزیون ما برود و کارتون‌های ژاپنی برایمان بخرد.

در خود ژاپن با صفات عجیب و غریبی از پوشیدا یاد می‌شود. می‌گویند او قدرت جادویی در قوه‌گویی داشته. می‌گویند او شخصی اسطوره‌ای داشته. می‌گویند... شاید حرف‌هایشان پر بیراه هم نباشد. از کسی که تمام کودکی‌اش در جنگ جهانی و وحشت بمباران و فقر شدید گذشت، انتظار چنین سرزندگی و خلاقیتی نمی‌رود که اولین کار یکا‌توریست ژاپن تحت‌اشغال باشد و اولین کمپانی انیمیشن ژاپنی را راه‌بندازد و اولین کارتون ژاپنی با پخش جهانی را بسازد. اما او تاتسو پوشیدا بود. مردی که در ژاپن می‌گویند از عصر آسمانه‌ها به‌جا مانده بود.

پوشیدا در ۱۹۲۲ به دنیا آمد. سال ۱۹۳۲ کمپانی تاتسونوگو را با برادرهایش راه انداخت و در سال ۱۹۷۷ به خاطر سرطان کبد مرد.

Chobin the Star Child

استارگان

به دنبال چرایش نگرد!

## سوپرمن کوچولو

کاوه مظاهری

تیتراژش که می‌آمد، وول خوردن شروع می‌شد، وول خوردن سؤال‌ها تو ی سرم را می‌گویم، سؤال‌های عجیب و غریبی که بی‌ربط به فضای اجق و جق چوبین نبود. هیچ‌وقت نفهمیدم که چوبین چه‌جور جانوری بود. اگر حیوان بود، پس چرا مادرش آدم بود و اگر آدم بود، پس چرا قیافه‌اش آن شکلی بود. تر کبیعی از تا دو تا چشم گنده، یک خرمن مو، دو تا دست و دو تا پای قلمبه؟ همین مشکل را کمابیش برای پروتکا هم داشتیم؛ هوبت آن‌را هیچ‌وقت نفهمیدم. دماغش شبیه

دماغ پارپارا استرایسند بود و چشم‌هایش مثل جک نیکلسون، ولی در مجموع، شبیه هیچ جانور قابل

تصوری نبود. همیشه خدا روی اعصاب آدم رزه می‌رفت. آن راهروی رنگارنگی که جلوی مخفیگاه برونسکا بود چرا آن قدر پیچ وایبج بود؟ خود پروتکا با آن هیکل زمختش چه‌جوری از آن راهرو رد می‌شد؟ چرا رنگ آن قورباغه قرمز بود و بجهاش تو ی دهشت زندگی می‌کرد؟ چرا چوبین عانشق پروانه شده بود و آن دختره که چوبین پیش‌شان زندگی می‌کرد، رقیب عشقی پروانه بود، آن هم از نوع خارق‌العاده و نایابانی؟ چرا قیافهٔ خرسه، آن قدر دپرس بود و فقط گل می‌خورد؟ چرا پیپ پیرمرده مثل پیپ عموی بلفی، کنار دهشت چسبیده بود و نمی‌افتاد؟ چرا هر وقت اتفاق بدی می‌افتاد، آن جغد بیچاره از بالای درخت می‌افتاد پایین؟ یعنی چیزی‌اش نمی‌شد؟

یعنی تو ی آن جنگل به آن گندگی، هیچ آدم دیگری غیر از پیرمرده و دختره زندگی نمی‌کردند؟ حالا فرض کنیم که جواپش «نه» باشد، خوب پس چرا تو ی ۲۶ قسمت، یک آدم‌هم به‌عنوان میهمان با رهگذر از تو ی جنگل رد نشد؟ چرا پیرمرده و دختره نمی‌توانستند با حیوان‌ها حرف بزنند. ولی چوبین که مثلاً از یک سیارهٔ دیگر آمده بود می‌توانست با همه حرف بزند؟

شاید الان خیلی‌هایش را بتوانیم با این قضیه که احتمالاً «چوبین یک سوپرمن آبدیت شده

به سبک انیمیشن‌های ژاپنی بوده»، توجیه کنیم.



آرم شرکت تاتسونوگو این شرکت خالق کارتون‌های مثل چوبین، هاج، بلفی و لیلی‌بیت است

قبل از چوبین، بعد از چوبین

## برزخ

احسان عمادی

کارتون‌های کودکی نسل من بانسل بعداز من تفاوت‌های فرمی و محتوایی زیادی داشت. جای شخصیت‌های انسانی یا انسان‌یلرانهٔ حیوانی با خصائل سیاه و سفید و خاکستری محبت، حسادت، تنهایی، افسردگی مقاومت،شجاعت،یاحماقترآدم‌های فضایی موجودات محیرالعقولی گرفتند که پیشرفت‌های تکنولوژیک‌خورا‌که‌روزشان بودوتنهاپافشار دگمه‌ای به‌جنگ باهم می‌شتافتند.نسل بعداز ما به‌جای «لفی اکینیز» و«چه‌های مدرس‌فالت» و«سامون‌درسرزمین نقاشی‌ها»،مجموعه‌های «رضایی» و«لاچی‌مون» و«لاک‌پشت‌های نینجا» را تعقیب می‌کردند.اما نقطهٔ عطف این تحول کجا بود؟ کدام کارتون به‌قول شعرا این وسط نقش «کادس» (یک جور برزخ) را بازی می‌کرد؟ زیاده‌مغز تان فشار نیاروید. «چوبین» (که‌اسمش‌نه‌به معنای «ساخته‌شده‌از چوب» که یک‌اسم خاص خارجی بود) این مهم را برعهده‌داشت.او که‌از قضا آمده بود، وفادار به سنت غالب انیمیشن‌های ژاپنی، غم فراق مادر داشت‌و درصددبود که‌باشکست‌داندن پروتکای خبیث،مأم‌مربانش‌را از جنگل‌هاوبراند.در چوبین،در کنار پروتکای دماغ‌بادمجانی و خفاش‌های بال‌دار آهنی یک‌چشم‌و جک‌و جانور‌های زاغ‌تنگ‌ماغ‌بیکری که‌به هر کار خفن «بیت‌در جهانی» توانا‌بودند،‌ولی‌و پدربزرگش‌راهم می‌دیدیم که‌رابطهٔ عاطفی نسبتا عمیقی با چوبین داشتند.همین‌طور پروانه که‌یار و غم‌خوارتنهایی‌ا‌فسردگی‌چوبین‌بودوالتعلی‌ج‌ازی‌های کودکا‌نبیششان. گه‌گاه غصهٔ تاز‌های می‌ش‌افزون بر غم‌های‌انگناه‌چوبین. تازه‌خرس و خرگوش‌وقورباغه هم‌به‌عنوان دوستان‌کمی‌تاقسمتی‌ابله‌چوبین‌حضور داشتند

یادم‌است که‌آن موقع، چوبین را خیلی دوست‌داشتیم.برایمان جذاب بود و تازگی‌داشت. آن‌قدر که ساعت پنج‌غروب که‌از مدرسه‌تعطیل می‌شدیم، من وبرادرم تمام‌راه‌پازده‌دقیقه‌ای تاخانه‌رامی‌دویدیم تا حداقل به‌آخر‌های چوبین برسیم.(آن موقع هنوزعلم این‌قدر پیشرفت نکرده بود که‌یک برنامه‌را فرمایش تکرار کنند.تاز‌و‌ویدیوهم هنوزمنوع بود‌از سروش‌سیما‌کاری بر نمی‌آمد) اما‌حالا هر چه‌به‌مغزم فشار می‌آورم که‌تو ی چوبین سوز‌های برای یادداشت پیدا کنم، چیزی یادنمی‌آید.قط‌به‌هم‌خوردن‌هاو منفرج شدن‌های آن خفاش‌های احق، یادم مانده و خنده‌های شطالنی پروتکا در پس‌چشمان نفرت‌انگیزش و صدای مهربان مریس شسیراز‌روی رولی و دوبلهٔ شیطنت‌آمیز فریبا شاهین مقدم

روی چوبین‌و جغدی که‌از درخت برت می‌شد پایین و «یبه‌خبر بد» را اعلام می‌کرد و پسر سوز‌ورباغه‌که

همیشه‌ردهان پدرش‌سکی می‌گریذ. از جزئیات‌باحثی کلیت‌هیچ‌اتفاق خاصی در خاطر‌مات‌رائی نیست‌والبته این موضوع نباید‌خیلی هم‌عجیب‌باشند.اگر کسی فکرکنید،‌راز ماندگاری کارتون‌های کودکی نسل من را همین‌جا می‌بینید.



The Little' Bits

بلفی و لیلی بیت

مونگار هنوز با صدای مونگا مونگا از این درخت به آن درخت می‌پرد

## چه‌سر سبز بود جنگل‌ما

احسان رضایی

یک نغمهٔ سرخ‌بوستی... یک چشمه با آب سرد و زلال... هوای سبک... کوه، جنگل، خورشید... دارم به این‌ها فکر می‌کنم. دوست دارم نقاشی کنم. دوست دارم با رنگ‌ها بازی کنم. دلم هیچ‌کسی را نمی‌خواهد. رد پاها را آرام‌آرام با رنگی سبز مثل یک راه قدیمی در میان جنگل پاک می‌کنم و تنهایی تنها به درون تصویر می‌دوم. به درخت‌هایی که می‌کشم، نگاه می‌کنم و می‌دانم روی هر یک از آن‌ها یک سنجاب مثل مونگار دارد زندگی می‌کند و با صدای مونگا مونگا از این درخت به آن یکی می‌پرد. شاید چند درخت آن طرف‌تر هم لانهٔ مارچی پیر و مارمولک‌اش باشد. دلم می‌خواهد درخت‌هایی را بکشم که بلفی و لیلی‌بیت و باقی آدم کوچولوها لابه‌لایشان زندگی می‌کردند. حتما لابه‌لای درخت‌ها جایی می‌گذارم که آدم کوچولوها بتوانند خانه درست کنند. دهکده‌شان باید آن قدر فضای خالی بین درخت‌ها و آن قدر سوراخ سمبه داشته باشد که بلفی و لیلی‌بیت و ناپو و چونا و ماکی و بقیه بتوانند بازی کنند. هیچ چیزی به اندازهٔ بازی کردن و شادی و سرزندگی این بچه‌ها برایم جالب نبود. برگ هم می‌خواهم، زیاد. برای بچه‌ها این برگ‌ها همه چیزی می‌تواند بشود، از سورتمه روی برف تا معدن آب شبنم‌ها. یک کوه هم می‌خواهم که بابای لیلی‌بیت، آن‌جا بتواند تونل بکند. یک کلبهٔ دورافتاده هم باید بکشم و آن‌جا را خانهٔ جادوگر پیر و عجیب و غریب بکنم تا بتوانم در بزم و بروم کنار پیرمرد بنشینم و با هم یکی از آن معجون‌های ناشناخته را بخوریم... کودکی من با همین‌ها سپری شده. حالا چه اشکالی دارد باز هم بچه بشوم و بروم به آن دنیای شاد فارغ از غم و دغدغه؟



Adventures of Hutch, the Honeybee

هاج زنبور عسل



اگر موفق نشدید مادر هاج را در کارتون ببینید، ناراحت نباشید. مادر هاج همین بالای‌اش است

«احتمالاً همهٔ شخصیت‌های بازهٔ چوبین را یادتان بود به‌جز مادرش. حالا حاشا را ببرید!»

# Saeedsun.ir

همشهری جوان

شماره ۸۳ ● ۱۱ شهریور ۸۵

موضوع این شماره



کماندار جوان که اقیانوس را زمین‌هود معروف بود



هر چه‌افزودیم اسم این کارتون و اسم اصلی‌اش کوتاه‌تر است



زبونک از محصولات جدید تاتسونوگو بود که تا یوتیوب هم پخش شد بر بودا و تانیا و دیگر جک و جانورهای جدید



تاتسونوگو بود که تا یوتیوب هم پخش شد بر بودا و تانیا و دیگر جک و جانورهای جدید

یکی از ویژگی‌های کارتون‌های ژاپنی

## بی‌پدر و مادر‌ها

کاوه مظاهری

حنا، جودی ابوت، تام سایپر، بتر و آن شرلی همه بی‌پدر و مادر بودند. مادران جکی و جیل و پرن هم بعد از چند قسمت در عملا آن‌ها هم بی‌پدر و مادر شدند. هاج و رمی و چوبین هم از همان قسمت اول تا آخر، دنبال مادر گمشده‌شان می‌گشتند. در حالی که در طول سریال، نه سایه پدر بالای سرشان بود، نه سایهٔ مادر. وضع سندباد هم همین‌طوری بود. پدر و مادر او هم از یک جایی به بعد، اسیر غول آینه شدند و به سنگ تبدیل شدند. تاین که در قسمت آخر، سندباد غول را نابود کرد و پدر و مادرش را آزاد کرد. مادر آنت هم مرده بود و برای ذی‌کچولو آنت عملا هم خواهر بود هم مادر. نیک و نیکو هم که انگار از وسط آسمان افتاده بودند روی زمین، هیچ‌وقت دربارهٔ پدر و مادرشان حرفی زده نشد. حتی تو ی بچه‌های مدرسه‌والت هم که شخصیت اصلی‌اش (انریکو) هم پدر داشت، هم مادر و هم خانوادهٔ درست و حسابی، باز هم یک کاراکتر فوق‌العاده قوی به‌اسم فرانچی بود که به خاطر نداشتن پدر و مادر، با‌مادر‌بزرگش زندگی می‌کرد.(آن دو قسمت فوق‌العاده که دربارهٔ فرانچی بود، یاداندان است؟)

با یک حساب‌دو‌دو تا چهارتا به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که تم «بی‌پدر و مادر‌ها» تم غالب اکثر کارتون‌های ژاپنی بوده. شاید این به حال و روز بعد از جنگ ژاپن بر می‌گردد، زمانی که اکثر بچه‌های ژاپنی، پدر یا مادرشان (و یا هر دو) را از دست داده بودند و این کارتون‌ها می‌خواست یک‌جوری به آن‌ها بگوید که به تنهایی هم می‌توانند از پس مشکلات زندگی برآیند.

شاید فضاهای روستایی و جنگلی اکثر کارتون‌هایشان هم برای این بود که به‌آدم‌هایی معمولی و حتی فقیر ژاپن نزدیک‌تر شوند، آدم‌هایی که با مثل خانوادهٔ دکتر ارنست مجبورند با طبیعت بجنگند یا مثل بچه‌های مدرسه‌والت با مشکلات شهرنشینی و آدم‌های دورو برشان درگیر هستند.

## ۴۳